

بحث در موضوعات حقوقی

تعقیب قضائی از نظر مرور زمان

مورد دیگر

شخصی بانهاام ایراد ضرب در سال ۱۳۱۵ تحت تعقیب در آمده و پس از بازجوئی های معموله پیرونده بلا تعقیب در ۱۳۱۷ بازپرس که پیرونده مزبور مراجعه میکند بناخیز اداری متوجه و باین نکته بر میخورد که همکاری قبلیش دستور احضار متهم را صادر و دفتر نامه را که برای ابلاغ احضاریه نوشته بدون پاکویس گذارده و اقدام بهمین حال متوقف تا در سال مزبور بازپرس با مراجعه پیرونده بموضوع توجه نموده دستوری باین نحو صادر میکند: « دفتر چرا نامه پاکویس نشده... در هر حال عین آنرا پاکویس بضمیمه اوراق احضاریه بوسیله کالاتری ارسال دارید » - بعداً فضایه اقدام شده و منتهی بقرار بازپرس و تعقیب متهم در دادگاه میشود - دادگاه اقدام مزبور را کافی برای قطع مرور زمان ندانسته و اینطور استدلال کرده است:

« صرف نوشتن این جمله که چرا نامه پاکویس نشده بدون اینکه هیچگونه تعقیبی از طرف دفتر بعمل آید اقدام تعقیبی محسوب نشده و قاطع مرور زمان جزائی نیست » در نتیجه قرار منع تعقیب متهم صادر گردیده است

پس، از ذکر در مورد فوق اهمیت « تعقیب قضائی » و باریکی این نکته مورد توجه واقع گردید - حال در همین دو مورد بحث کنیم:

الف- دستور تعقیب متهم باخفاء مال مسروقه در تعقیب متهمین بارتکاب سرقت نیز مؤثر است؟ در بادی امر ممکن است اندیشه چند از نظر ما بگذرد:

اول - آنکه چون گناه باخفاء مال مسروقه عملی است مستقل و ارتباط باصل سرقت ندارد بنا بر این احضار متهم

در اطراف مرور زمان مخصوصاً در امر جزائی

بحث بسیار شده و با آنکه این مجموعه مقالات مفصلی نسبت به موضوع فوق منتشر و آنرا روشن نموده است جای تجدید مطلب نیست فقط نکته قابل بحثی که هم دارای اهمیت قضائی و هم شایسته توجه است « تعقیب قضائی » میباشد که در قطع مرور زمان مؤثر و غالباً محل احتیاج و مورد بحث و عمل واقع می گردد.

اکنون بجای آنکه در اطراف اهمیت موضوع بحث کنیم بیموقع نیست در مورد قابل توجه را که در عمل واقع شده شرح دهیم تا بخودی خود نکته اول روشن شود:

مورد اول

چند نفر بانهاام سرقت و بکنفر هم بانهاام اخفاء مال مسروقه تحت تعقیب درآمدند. بعد از بازجوئی های لازم پیرونده در سال ۱۳۱۴ مسکوت و در ۱۳۱۶ از طرف دادسرای محل زیر آخرین برگ نوشته میشود: « برای جلوگیری از مرور زمان... متهم (متهمی که باخفاء مال مسروقه تعقیب شده) احضار گردد - بعد ها در سال ۱۳۱۷ معلوم میشود دستور مزبور حقیقه برای جلوگیری از مرور زمان صادر شده چنانچه از آن پس نیز پیرونده بلا اقدام و بهمین جهت بازپرس نسبت بکلیه آنها قرار مرور زمان صادر و صرف نوشتن دستور (آنها) آن کیفیت و در باره شخصی که متهم باخفاء مال مسروقه است) را کافی برای قطع مرور زمان نگرفته ولی دادستان باین عقیده موافق نیست - بنظر مشارالیه (در عین اینکه نسبت بمنع تعقیب متهم باخفاء مال مسروقه از لحاظ فقد ادلیل موافقت دارد) احضار متهم مزبور کافی برای قطع مرور

در زمان نسبت بهمه متهمین است

است و در نتیجه هر روز زمان بر علیه دیگران بوسیله چنین دستور قطع نمیشود

ب - اما راجع بموضوع دوم (دستور بازپرس باینکه «چرا نامه یا کنویس نشده ... بهر حال اقدام کنید» چون منشاء تعقیب واقع و از مقام صلاحیت دار برای کشف گناه صادر گردیده هر چند هم بمرحله عمل نرسیده باشد باز هم در حکم تعقیب و قاطع مرور زمان است - حال اگر بازپرس ذیل نامه فقط بامتیضاح و پرسش از علت ترك تعقیب قناعت کرده بود باز جای تشکیك باقی و (باینکه مقصود از این مواخذه نیز خود نتیجه تعقیب امر است) باز تعبیر آن به نفع متهم قابل قبول و میتوانستیم چنین نتیجه گیریم که مقصود بازپرس از عبارات صریح و روشن او باید استنباط شده هیچوقت بامعلوم نبودن قصد واقعی بطور وضوح عبارات و دستورات صادره را با فرضیات توأم و بضرر متهم تفسیر نکنیم - ولی در این مورد بازپرس صریحاً دستور اقدام صادر و منظور خود را بطور وضوح بیان داشته است

اینک از توضیح دو موضوع فوق چنین نتیجه میگیریم که تعقیب قضائی از نظر مرور زمان دارای اهمیت و تشخیص آن نکته بسیار حساس و مربوط بآئین دادرسی و بیشتر قریحه و استنباط شخص قاضی است چه تعقیب قضائی بنابر تعریف کلی جز «اصدار هرگونه امر یا انجام اقدامی که از طرف مقام صلاحیت دار برای کشف گناه و دستگیری متهم» باشد چیز دیگری نیست - فقط نکته حساس در تشخیص مقام صلاحیت دار و تمیز امر و اقدام قضائی است از مقام ظاهر الصلاح یا غیر صالح و امر و اقدام غیر قضائی .

در این دو مطلب دانشمندان حقوق جزائی قلمفرسائی بسیار کرده اند و چون موضوع آن شایسته بس اهمیت است اکنون که در مقام تشریح موارد آن برآمدیم در موقع دیگر راجع باصل مطلب نظریه دانشمندان نیز توضیح خواهد شد فقط در اینجا بذکر این نکته قناعت کنیم: که منشاء و مبنای هرگونه تعقیب دستور و امر مقامات صلاحیت دار بوده و بمحض اینکه بطریق مزبور صادر گردید دارای اثر قضائی است خواه بمرحله عمل رسیده باشد و خواه در همان مرحله دستور کتبی بجای مانده و موجب آغاز مرور زمان گردد. دکتر ع اخوی

مزبور تأثیری در تعقیب متهمین بسرقت نداشته و باید دستور دادسرا را در باره اشخاص اخیر بی تأثیر گرفت
دوم - آنکه چون منع تعقیب متهم باخفاء مال مسروقه بعلم فقد دلیل خاصیت و فایده دستور باحضار او را از بین برده و دادستان بمنع تعقیب او موافقت کرده پس احضار او تأثیری در باره خود و دیگران نداشته و مرور زمان جریان یافته است
لکن این هر دو فرض با استدلال قویتری که ذیلا شرح میدهم تاب مقاومت ندارد باین توضیح که هرگاه توجه کنیم بازجوئیهای معموله از متهم باخفاء مال مسروقه در کشف گناه اصلی (سرقت) مؤثر و لااقل احضار او در جمع آوری قرائن و نشانیهای مربوطه بگناه سرقت كك نماید البته دستور احضار او کافی برای قطع مرور زمان خواهد بود.
پس بنظر نگارنده - برای تشخیص تأثیر دستور در قطع مرور زمان باید نوع و طرز صدور آن مراجعه کرده فهمید آیا دستور مزبور منحصراً برای تعقیب شخص متهم (باخفاء مال مسروقه) صادر گردیده و ارتباطی با سایرین ندارد؟ یا برعکس از مراجعه بآن میتوان ارتباط با گناه دیگران را بخوبی استنباط نمود؟ - البته فهم این مطلب و تمیز دادن موضوع باریك و حساس که ذکر نمودیم در عین کمال اهمیت از نظر تأثیرش در زندگی و آینده چندین نفر شایسته توجه دقیق است برای اینکار در درجه اول نحوه وقوع گناه و طرز تشکیل پرونده و تعقیب متهمین و بازجوئیهای معموله از آنها باید مورد نظر واقع شود - بدین معنی که اگر از مراتب نامبرده وابستگی اشخاص مزبور و گناهشان بهم روشن شده و با اظهارات و دلایل موجوده بر علیه هر دسته در باره دسته دیگر نیز تأثیر کامل دارد شك نیست که تشکیك دو گناه از هم و احضار تعقیب بهر يك از آنها بيمورد و با فرض آنکه دستور دادسرا بطور مبهم و مطلق صادر شده و یا حقیقه هم برای قطع مرور زمان باشد در حق همه مؤثر خواهد بود ولی اگر این وابستگی فقط از روی فرضیات تولید و محتویات پرونده بهیچ وجه دلالتی بر ارتباط دو گناه نداشته و با دلایل موجوده در باره هر يك بحد کافی جمع آوری شده باشد بدیهی است دستور دادسرا جنبه خصوصی داشته و فقط نسبت بمتهمی که بمنظور او صادر گردیده مؤثر